

The image features two ripe, dark red pomegranates. One is larger and positioned on the left, while the other is smaller and on the right. They are resting on a green, diamond-patterned mesh surface. The background is a textured, mottled mix of green, yellow, and brown tones. The title 'نارستان' is written in a stylized, pink-to-white gradient font across the center of the pomegranates.

# نارستان

بهر روز آرمان

فارسٲان



# نارستان

آءآءآء آء آء



**ABGIN PUBLISHING**

GERMANY

YEAR 2020

NARESTAN

BEHROOZ ARMAN

ISBN: 978-3-9818306-5-1

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات در آلمان ۱۶: ۰۲-۶۵۳۰۶-۱۶۰-۰۹

نارستان

ادبی

بهروز آرمان

عکس روی جلد از علیرضا گران نظر

منتشر شده در آلمان فدرال

سال ۲۰۲۰ میلادی

سال ۱۳۹۹ خورشیدی

شماره شابک: ۱ ۵ ۹۸۱۸۳۰۶-۳-۹۷۸

دارنده ی همه حقوق چاپ، نویسنده است

"کجا"

به راستی کجای رفتی

که کال توشه ی گُدارت بود؟"

گلناره ی همیشگی،

ایرستان!



## فهرست

۹	دل آهنگ ترین نوازنده
۱۱	کجا رفتی
۱۳	برهنه
۱۵	نارستان
۱۷	مپرسید مرا
۲۰	پیشتاز
۲۲	بیشانوشان
۲۴	خند و ریشخند
۲۶	خنیاگر
۲۸	پاکی
۳۰	خوبِ خویش
۳۱	گردابی
۳۲	گلبن



۳۳	گوشازنگ
۳۴	کامِ هیچ
۳۵	قضا
۳۷	گویا که گویی
۳۹	دل بسته و بگسسته
۴۲	بی شما
۴۴	نیست آیا
۴۵	خمیازه
۴۷	پرسمان
۴۹	آرمیدگان
۵۱	سنگابه
۵۳	همیشه ناسیراب
۵۵	چه ستانند
۵۹	کیست او
۶۲	نوشین
۶۶	در ستایش دگرجهانی هموندانه
۶۸	از مرز می گذرد
۷۰	کامشِ زندگی
۷۱	خرید
۷۳	دگرنگاری ها
۸۹	از کتاب هاب نویسنده
۹۱	سرچشمه ها

## دل آهنگ ترین نوازنده

که زیباست؟

آنی که

راستی را آراست

از درونِ ناب تابنده

بر پلشت ترین تازنده.

که شیفته ست؟

آنی که

خواستن را شیداست

فرای خویش خواهنده

دل آهنگ ترین نوازنده.

که بی گناه ست؟

آنی که

گواهی را تشنه ست

فراز خویش روینده

آبرپاکترین گواهنده.

کجا رفتی؟

چرا

به راستی چرای

زمان تنها دوستِ همزبانان بود؟

کجا

به راستی کجای رفتی

که کال<sup>۱</sup> توشه ی گذارت بود؟

---

<sup>۱</sup> ژولیدگی، درهمی

کدام

به راستی کدامی خوشه چیدی  
که تنهایی شرابِ شبِ هایت بود؟  
چه آراست

به راستی چه خود آراست

که اینک درمی بینی

همزبانان

زخمه<sup>۱</sup> زمان ات را می برزانند

نه زمزمه<sup>۲</sup> آوایان

خوشه آلیان.

---

<sup>۱</sup> فلز ابرار کوچک برای سازنواختن  
<sup>۲</sup> ندبه، دعا

برهنه

او را دریاب!  
برهنه.  
جامه ای دارد  
پوسیده پوسته ای شاید.  
بر توفانش که بنشانی  
بی جامه گوهری جاماند،  
با تاب یا بی تاب.

بی تابان  
به زمین ناباورانند  
به باد دلباختگان  
از خویش بگریختگان.

## نارستان

هرگز گُلی نیافتم  
که از او غنچه ای خواهم  
مگر آن گُل  
که آس شیفته ام،  
گُناره ی همیشگی!



چه تو را در شید می بویم  
نارستانِ هماره رُستنی!  
و به همدمی ات  
نگین-چمن می آرایم:  
سبزدادِ اَبَرنگین.

با نگاه به نقاشی دوستم علیرضا گران نظر<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> معنای راستین نقاشی ای را که چند سال پیش دوستم در قاب خودویژی برایم آورد و در این دفتر نگاره ی روی جلد است، پس از مرگ زودهنگامش دریافتم. او در این نقاشی یا نارافشانی (نارافشانی: خون گریستن یا اشک خونین گریستن)، خودش و دخترش گلنار را که کوتاگاهی پس از مرگ پدر چشم به جهان بست، و ناسرراست، تاریخ نارستانی فلات ایران را هنرمندانه فرکشیده بود.

## میرسید مرا

به سبک شدن  
پرنده شدن  
خود باربریم، نه باراندازان را.  
به زمین اندازیدگان  
ناتوان پروازند  
زندگی را بارپندارند.

نه زندگی  
 ماییم که وزینیم  
 از خام خشت های سرباران<sup>۱</sup>  
 بر سرسرای جان.  
 جان که نهان، تن را دروغید  
 خامش سرش می کند  
 و دیگر او  
 سر به در نمی آرد.

آن که آسمان سر سایید  
 می آزماید، سردرمی آورد، درمی یابد.

خاستن، گشودن، رفتن، دویدن  
 از گذارهای بساگردناک گذریدن  
 بازآزماییدن  
 و بلند  
 بال خواستن گستردن.

<sup>۱</sup> فرتوری بدین پیوند:



پیماییدن است همان چیستان  
و پاسخ آن.  
مپرسید مرا راهی و نیمراهی،  
گذاری نیست  
مگر به سر نوردیدن.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> به دو معنا: هُش نوردیدن و نیز تا پایان رفتن، در همین چکامه و دگرچامه ها هم جابجای از این ویزسازه بهرستانده ایم، آنهم برای فشرده‌سرایبی بیشتر فریافته‌ها (مفهوم‌ها).

## پیشتاز

کام گیری و بی گناهی  
شرمیده ترین شورهایند.  
نکاویدشان!  
که می بایست شان اندر داشت.

آن چه کاویدنی ست  
 گناه است و کام گیری درد  
 غنوده  
 در غبارهای غم.

به گردبادِ بامش که بسپاریم  
 روان  
 ناشولای

به نگاهِ آفتاب تن می بافد  
 تا شرم با گناه، دستادست  
 خودسوزانند

و ما کامش<sup>۱</sup> یابیم  
 «نه» در اندازیم چون تندر  
 «آیا» درافکنیم چون فلک  
 و کاوه وش

پیش تازیم بدان کارگاه  
 که آهنگر-آهنگان

از رامیدگی، رامشگری  
 از شرمیدگی، شوریدگی  
 فرانگیزند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> حق

<sup>۲</sup> "فر" اینجا پیشوند فراوانی و انبوهی است.

## بیشانوشان

از رودها که بیش نوشی  
می شارانی<sup>۱</sup> شورستانی  
از روان ها نیز.  
و چه سیرابند در یوغزار  
بی روانان  
بیشانوشان.

---

<sup>۱</sup> شاریدن یا شُریدن و شاراندن (آبشار برگرفته است از آن)

---

آنان را برهنه چهر کاوشته ام

پیشتر،

و شگفتیده ام

بیشتر.

ریایی به روی برنکشید

جز چهره ی تان،

چه کسی درمی بیندتان

جز هم جام تان.



## خند و ریشخند

کامیابی  
دانستنِ نگرستن است  
بر گرداگردمان  
و دیدنِ آن دور  
که سره دوستانمان  
به سترگ بانگ  
دادسرای می سازند.

توانستنِ نشستنِ است  
در سرایِ شان  
و شنودنِ آن «مای»  
که دیرینیانِ شان  
به خند و ریشخند  
«من»-خدای<sup>۱</sup> می خواندند.

---

<sup>۱</sup> نگره به حلاج و حلاجی ها

## خُنیاگر

بشنو اش با چشمانش!

ندایش دارویی ست

نیز

بر خوابِ کورزادگان.

می بیناند و می بیدارد  
و خمار  
به فراموش-خانه ها می خواباند،  
چه اوست  
خُنیاگر-نگاهبانِ زیاندن،<sup>۱</sup>  
سُوره و مویه را کاوده  
جُنْبه و جُوشه را تاوده.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> زیستن یا زبیدن (زندگی کردن) و زیاندن (زندگی دادن)

<sup>۲</sup> تاوستن، تاویدن، تاودن: تاب آوردن

پاکی

در آلود-دمدمه ها  
به چهرِ گردگرفته ی همراه ات که بنگری  
خود را پاک نمی یابی  
اگر که ناپاک نباشی،

و همراهات  
خویش را آلائی نمی بیند  
اگر که تو  
نالود و پاک باشی.

## خوبِ خویش

آنکه نیارست خود فرماند،  
می بایست به فرمان سرافکند.  
بسیاری برزخیان  
و شماری دوزخیان  
بر سر فرمانند،  
خوبِ خویش را هر آینه  
سر نمی یابند و  
فرمانی نمی برند.

## گردابی

هر ورود به رودت  
دیگر بدرودی ست  
با گردابی  
که فرومی بلعد بادبان هامان.  
هر ناگزیر-درود  
بدرودی ست با  
زاری و گردابایی.



## کُلبُن

ستاره هایِ نو  
نسیم هایِ نو  
لبخندهایِ نو  
خُنْیایِ<sup>۱</sup> ماهِ وامی چاوند،<sup>۲</sup>  
به دستِ رویا  
شباهنگ<sup>۳</sup> را کُلبُن می افشانند.

---

<sup>۱</sup> نغمه، چامه

<sup>۲</sup> چاویدن (اینجا، راز و نیاز دل انگیزانه کردن) و چاواندن

<sup>۳</sup> مرغ سحر

## گوشازنگ

جهان و جان  
 کنجکاوِ جامِ جهانِ نمایِ ماست  
 جایگاهِ فرجستِ های<sup>۱</sup> ماست،  
 گوشازنگِ  
 زمانِ برجُستِ هایِ ماست.  
 بجه  
 بجو  
 ننوش نابره!<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> "فر" اینجا پیشوند بلندپایگی و ارجمندی

<sup>۲</sup> همزمان به دو معنا: ناسودمند و نیز نارسیده

## کامِ هیچ

جاری و جنجالی  
جایی و جاگاهی،  
شوری و شوروایی<sup>۱</sup>  
زوری و بازاری.  
به رنجِ بیش  
به دستِ کیش  
به کامِ هیچ.

---

<sup>۱</sup> شوربا

**قضا**

از روبش به پیرایش  
از رویش به آرایش.  
پلشتی پیرامون که برروبی  
پیراسته ای ناسره هایت،  
پاکی کرانه ات که رویانی<sup>۱</sup>  
آراسته ای سره هایت.

---

<sup>۱</sup> روییدن و رویاندن

افسوس اگر  
قضا به دل دوزی  
چه آماسته ای<sup>۱</sup> در  
قدَرپِریشی هایت.

---

<sup>۱</sup> باد یا ورم کردن (آماسیدن و آماساندن)

## گویا که گویی

آدمی سخت است  
آدمیزایی سخت تر  
با ناآدمیان زیستن  
سخت ترین.

سخت است آدمی

چه دیدن، خواستن، ساختن

دشخوار است

از بندها برگندن.

سخت تر است آدمیزایی

چه دانستن، بخشیدن، بخشودن

بسادهشخوار است

از زندان ها زداییدن.

سخت ترین است با ناآدمیان زیستن

چه دم بستن، دم گشودن، دم آوردن

بسایس دشخوار است

از تنگناها گذرانیدن.

با همه تنگاتنگ ها

سنگاسنگ ها

گویا که گویی<sup>۱</sup>

پویا که پویی

تابا که تابی

از گردنه ها درگذشته ای

و آدمی را گامی

به ستیغِ آدمیزادی

نزدیکاندی.

<sup>۱</sup> سخت-آسان سرایی فریافته ها (مفهوم ها)، از پیچیده ترین و هنرمندانه ترین گونه های چامه سرایی است. نمونه ای از آن: هر آن کس که دانش فراموش کند / زبان را ز گفتار خاموش کند (فردوسی). سراینندگان باختری دو سده ی گذشته، در گذار این سان سرایش ها، بسابند گامیده اند.

## دل‌بسته و بگسسته

نمی بخشند ما را، نمی بخشندمان  
چه گسستن شان، دل بستن شان را نمی رشکیم.

چه می گوئیم

خُرده آدم‌ها

دل‌بندند به خُرده وارستن‌ها،

به خُرده گاه‌ها، خُرده ریگ‌ها،



کوهینه کول-باری

بر شانه ها

باری.

خُرد می تراشند خویشتن

خُردتر آدمیان

نادان تر نادانان را.

بندی خُرده گاهی اند و خُرده نانی،

پای بی افزار

می جنبند بی آنکه بجنبانند

پاهای شان

دست های شان

چشم های شان

می دروغند حتی به همدیگر

به خواستن، به بخشیدن، به دانستن.

خانه ی شان بازارچه ای ست که در آن

زنان را می مردانند و

مردان را می زنانند

تا تن آرایند و روان بفروشند.

سرکرده ی خان آنجا

پیشکاری ست

که گرگ ها را سگ

آدم ها را رام-دام می خواهد.

---

بیش نمی کارند  
بیش نمی پویند  
بیش نمی جویند  
چه میانه رو آدمک هایی اند  
دلپسته  
به خُرده ریزها و خُرده کاری ها  
بگسسته  
از واریسی ها و واریستگی ها.

بی شما

خواهندگان!

رهايندگان!

سرايندگان!

باز آييد به يوغيدگان<sup>۱</sup>

به دادخواهان،

---

<sup>۱</sup> استعمار شدگان

خوبی شان خوب بینید  
هم چون ناخوبی شان  
راستی شان راست گیرید  
هم چون ناراستی شان  
زیبایی شان زیب بیزید  
هم چون نازیبایی شان.

با شما زودتر می گشایند  
زبان ها، زنجیرها، زندان های شان  
بی شما دیرتر می گدازند  
ناخوب ها  
ناراست ها  
نازیب های تان.

## نیست آیا؟

همدردی

بی هم‌رزمی

آیا نیست درد آندود گورستانی

که در پِژمان-اشکوبانش

شوریده ترین شیفتگانِ شکفتن را

زنده

زنده

گردسُوگه سرریزده اند؟<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> ریزیدن یا ریزدن و ریزاندن

## خمیازه

آنان را باوریدیم  
بر سفره‌ی شان خودخاییدیم<sup>۱</sup>  
و خوراک‌ها و خیال‌هاشان را وابستیم  
به خامی‌هایِ تنمان و جانمان  
چه به آسانی  
چه به ناتابی.

---

<sup>۱</sup> خاییدن: جویدن

سفره ی نیرنگ  
 زنگ بر دروازه ی سفر  
 به دوراُبستانمان زد.

تا خود آمدیم و خود جُستیم  
 و خُمره و خُمیازه تن زدیم  
 چه به رنج  
 چه به تب  
 ساطورها بر آهیختند<sup>۱</sup>  
 چه ستبر  
 چه شکنج،  
 نه تنها برای مان  
 نیز همتایانمان.

پیشا که تیغ برکشیم و  
 خود آراییم  
 دریغا  
 در تنورها تفته بودیم  
 چه دهان دوخته  
 چه جگر سوخته.

---

<sup>۱</sup> آهیختن: کشیدن، برکشیدن

## پرسمان

سایه اگر  
خشک-دست نمی بود در گرمسار  
کنارِ خواهیدن  
سازیدن را  
خشت در خشت برامی چید



و خُنکایی می افراشت پُر خنده  
فَرزنده،  
که کم افراخت  
سایه ننداخت.

از آبیگان  
روزگاران را باز  
پُرسمان این ست:  
در سایه ی آن  
یا سایه بر آن؟

## آرمیدگان

گاه

آبرابرها

به زبانِ خاموشی می سُخندند،

نمی بانگند

نمی توفند<sup>۱</sup> تندروار

---

<sup>۱</sup> توفتن یا غریدن

باران و باغ را به گوشِ آرمیده-خانه می خوانند  
آرامان.

بساگاه  
آرمیدگان اند  
آفریدگارانِ روزگار.

سنگابه<sup>۱</sup>

به تشنگان

چکه چکه

سودای سرنوشت نوشاندن،

خواهندگان، واخواستگان

گام گام

به خراباتِ تار خراماندن،

---

<sup>۱</sup> سنگاب یا سنگابه، «ظرفی بزرگ که از سنگ سازند و در حیاط تکایا جای دهند و در آن آب ریزند تا تشنگان از آن آب بنوشند»، از فرهنگ معین.

بر دوشِ شکستگان، خم شدگان  
 بار بار  
 جادویِ جهنم آواراندن،  
 خوشه هایِ جان به خورها  
 تکه تکه  
 بر تبرهایِ ترس سایاندن.

این سان بوده و هست  
 سحرِ سنگِ آبه ای  
 - و نه چشمه ای -  
 که دانه ها و دانش ها  
 به زهرِ ظلمات آلوده ست،  
 تا آسمانیان  
 بر زمینِ ورز  
 سرنوشتِ تلخ فروبیزند.

چه دریغ!  
 نه به جویِ ها جانی  
 نه به آبِ ها کامی  
 نه به دارها بالی.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> واخواستگان: معترضان، خور: خورشید، ورز: ورزنده، بارآور، بیزیدن: الک کردن، دار: اینجا درخت

## همیشه ناسیراب

در دیوارستان  
در که بگشایی  
درسازان سازه می سازند  
و دست-بستگان را  
به نادرستگیری ات می شورانند.  
دریچه  
بی چهر می خواهند دیواربانان.

در لنگستان  
 پای که بفشانی  
 پابندان برمی پایند  
 و پای-بستگان را  
 به ناپایداری ات وامی دارند.  
 پایه  
 بی پای می خواهند لنگوانان.

در کورستان  
 چشم که بنشانی  
 میل گدازان برمی تازند  
 و نابینایان را  
 به نگاهت پاس می دارند.  
 چشمه  
 بی چشم می خواهند کوربانان.

همگان-خُردانگاران  
 خود  
 همه چیز خُردترین دارند  
 آنی را فراخترین:  
 مردابه اشکمه های همیشه ناسیراب.

## چه ستاندند؟

چه ستاندند برزیگران  
هم درفشِ مزدکیان  
با کوبشِ موبد-موبدان؟  
پشته کُشته ستاندند  
از کیادشاهِ ساسانیان  
و دگریوغستانی<sup>۱</sup>  
برزیگران.

---

<sup>۱</sup> برگرفته از یوغیدن یا استنمار شدن (یوغیدن و یوغاندن)



چه ستاندند موالیان  
 در سپاه سیاه-جامگان  
 با رانشِ امویان؟  
 بی سر-ابومسلم ستاندند  
 از خلیفه ی عباسیان  
 و دگرخارستانی<sup>۱</sup>  
 موالیان.

چه ستاندند خراج دِهان  
 هم لگامِ دیوانیان  
 با چالشِ بغدادیان؟  
 زندیق-کُشی ستاندند  
 از سلطانِ غزنویان  
 و دگرشورستانی  
 خراج دِهان.

چه ستاندند کاریزبانان  
 در رکابِ خاوریان  
 با پاششِ عباسیان؟  
 خون-کاریز ستاندند  
 از خانِ مغولان  
 و دگرداغستانی  
 کاریزبانان.

---

<sup>۱</sup> خارستان به معنای خراسان هم هست که ابومسلم از آن برخاسته بود، باری اینجا برای دشت پُرخار و ناکشنتنی آمده است.

چه ستاندند اُمَتيان  
 از خانقاهِ صوفيان  
 به تازانشِ عثمانيان؟  
 خُرافه-تکايا ستاندند  
 از مرشدِ صفويان  
 و دگر غمستاني  
 اُمَتيان.

چه ستاندند رَعيتيان  
 هم قطارِ افغانيان  
 در فروکشِ نو عباسيان؟  
 حيدري-نعمتي ستاندند  
 از صدرِ موقوفه خواران  
 و دگرويرانستاني  
 رَعيتيان.

چه ستاندند انقلابيان  
 هم طريقِ شريعتيان  
 با تارانشِ قاجاريان؟  
 نامشروطه ستاندند  
 از قُدرِ پهلويان  
 و دگر خودکامستاني  
 انقلابيان.

چه ستاندند کارگران  
 هم پرچمِ مصدقیان  
 با چالشِ هفت خواهران؟  
 سیاکودتا ستاندند  
 از لشکرِ اعلیحضرتیان  
 و دگربییگانستانی  
 کارگران.

چه ستاندند مستضعفان  
 در معیتِ ولاییان  
 در نبردش استعمارگران؟  
 ملی-فاجعه ستاندند  
 از خطِ امامیان  
 و دگرسوگستانی  
 مستضعفان.

چه توانند ستاند نود و نه درصدیان  
 به پیشگامیِ آگاه-کارگران  
 با تاریخ-سپارش بهره کشان؟  
 به نخستین بار  
 خویش-داریک<sup>۱</sup> بازستانند  
 از همه گون کُهنانو یوغندگان  
 و سَختا-آفرستانی  
 نود و نه درصدیان.

<sup>۱</sup> مالکیت، برگرفته از داشتن یا داریدن

## کیست او؟

بسیارند کسان،  
نیکی و راستی را خواهان  
ما نیز.  
اما  
کیست آن  
آورنده، گسترنده شان

کجاست

سازمان دهنده شان؟

آیا

با تلفن هایی به خانه نشسته ست

اندیشه رازناک

رهکاره ناشناس،

کیست او؟

ماییم او!

راهی بنما که بایدش پیماییم

و ما

آن را پایاپایت پیمود خواهیم

اما

بی ما مپیما آن راه راست را،

چه بی ما «پایینی» ها

آنست

ناراست ترین

بن بست ترین.

ای راست-رای!

ناپروای

به خانه ات درآی

و این ناب را دریاب:

نه بدان روی که سخت است  
نمی پروایی  
بل بدان روی که ناپروایی  
سخت است این دم  
سخت تر  
بازدم.

اکتبر دو هزار و هفده میلادی  
چکامه ای تراویده از نوشتار نشریه ی  
آلمانی «عصرما» به یادبود صدمین  
سالگرد سترگ انقلاب اکتبر

## نوشین

بگذار برخیزیم  
با خواب بستیزیم  
از دوش ناهنگام  
این بار برگیریم.  
وین بار دیرین است  
زنجیر آیین است

در کوی  
در شهر  
در دشت بی پروای  
چنگال پیچیده ست.

بر ترس برچیریم  
تقدیر سرکوبیم  
این سحر ناگردا  
بر پار بسپاریم  
وانگاه بر جان ها  
نوشین نوشانیم  
پرواز در پندار  
امروز را بیدار  
فردای بنگاریم.





**چند برگردان  
از سراینده**

## در ستایش دگرجهانی هموندانه

برتولت برشت

او بخردانه ست. هر کس اش پی می برد. ساده ست.  
تو که بهره کش نیستی، می توانی اش دریابی.  
او خوب است برای تو. درجوی اش.  
نادانان نادانی اش، و پلیدان پلیدی اش نامند.  
در ستیز است هرآینه با پلیدی و نادانی.

بهره کشان بزه کاری اش نامند

می دانند باری

او پایان بزه کاری ست.

دیوانگی نیست

پایان دیووشی.

درپوشه نیست

درگشایی.

او آسانی ست

سخت انجاماندنی.

## از مرز می گذرند

برتولد برشت

وقتی دوچرخه هایی که  
به خودی خود پارچیزی بی گناهند،  
نمی توانند از مرز بگذرند  
چون بازارها پُرند  
سپس یک روز زیبا  
تانک ها از مرز می گذرند  
و آشکار است این.

---

از دیگران شنیده ام که  
بازرگانی و اقتصادند آدمی دوستانه  
تنها جنگ است آدمی ستیزانه.  
باری نخست آنکه  
بازرگانی و اقتصاد نیستند آدمی دوستانه  
دوم آنکه  
می انجامند به جنگ.

## کامشِ زندگی

هاینریش هاینه

آنگاه که فراوان داری  
به زودی بسیار فراوان تر از آن خواهی دریافت.  
کسی که کم دارد  
از او کمتر نیز برمی دارند.  
هیچ نداشته باشی باری  
آه، بگذار گورت کنند.  
چرا که کامش<sup>۱</sup> زندگی، بدبختی  
تنها کسانی دارند که  
پشیزی دارند.

## خرید

کورت توخولسکی

یک نقش برجسته در داد و ستد را  
صادرات می آفریند.  
صادرات یعنی  
چیزی که دیگران باید بخرند  
چرا که  
ناتوانیم ما از خرید آن.





## دگرنگاری

پیرامون شیوه ی نگارش در بخشی از این کتاب<sup>۱</sup>

### یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها<sup>۲</sup> و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده در زبان امروزه، سودستنده ایم.<sup>۳</sup> در گزینش کارهاواژه و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.<sup>۴</sup> بدین روی، از کاربردن شماری از کارواژه ها و واژه های درست اما ناآشنا برای خوانندگان کنونی کم و بیش پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در بافتار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی<sup>۵</sup> - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن<sup>۶</sup> دری یا فارسی - ره نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسا برجسته و دراندازنده.

<sup>۱</sup> در زمینه ی کارواژه ها در زبان فارسی کتابی از سوی نویسنده رو به نگارش است.

<sup>۲</sup> پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در فرهنگ های فارسی مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.  
<sup>۳</sup> برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و ماندگی و چندبارگی در زبان فارسی جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر زمینه های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و اندکی کمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست و دگره، که حتی در نوشته های امروزمین اجتماعی-اقتصادی-فلسفی نیز، «هرج و مرج» گونه می آیند.

<sup>۴</sup> نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)

<sup>۵</sup> در زبان ما چون همه ی زبان های پیشرفته ی جهان، بجا و بایسته است که تنها یک دستورزبان روان باشد. در زبان دودبیره ی کنونی، همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می شوند. دبیره ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره ای میرا و "قرون وسطایی" است و با کنار راندن همه سویی ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست. یکی از برجسته ترین شیوه ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پای فشرده اند، از دیدگاه نگارنده بهره گیری روشمندانه و پیگیرانه از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است. از این راه می توان تک-واژه های سودمند و نیازیده ی بیگانه را "خودی" یا "دری" ساخت و از آنان بهره گرفت: چون بلعیدن و بلعیده و بلعش و دگره، به جای انبوه-واژه های نظم و انتظام و منظم و دگره.  
<sup>۶</sup> روزآمد یا به-روز ساختن (امروزیدن و امروزاندن برابر روزآمد شدن و روزآمد ساختن)

## یادداشت دوم:

بیشترین نواژه ها در این کتاب - و نیز واپسین کتاب های نویسنده - را "روشنمنی-دانه" و با آغازیدن از پایاژه ها یا مصدرها برگرفته ایم. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایاژه ی "سامانیدن":

سامانیدن - بسامان شدن	مصدر ساختگی	منظم شدن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	منظم کردن
سامانیدن - سامان داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانه داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامانه دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانش داشتن	مصدر ساختگی	انتظام داشتن
ساماناندن - سامانش دادن	مصدر ساختگی	انتظام دادن
سامانه	system	نظام
سامان		نظم
ناسامان - بی سامان		بی نظم
سامانیده - بسامان		منظم
سامانش		انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		قابل انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		نظم پذیر
ناسامانیدنی - سامان ناپذیر		نظم ناپذیر
سامانیدنی - سامانه پذیر		نظام پذیر
ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر		نظام ناپذیر
سامانمند - سامانه‌مند	orderly; systematized; in good order	نظام‌مند
سامانمندی - سامانه‌مندی		نظام‌مندی
سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی	systematization	نظم دهی
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم پرداز
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		منظم کننده
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده		نظام دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده		انتظام دهنده

در این روشِ واژه سازی، برای نمونه پذیرفتن را با قبول کردن، در پذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و جداییها یا جدا شده هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، از آنان برستانده ایم (مانند پاییدن و پایاییدن برابر ثبات داشتن و ثبات دادن با جداییهای آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی ثباتی، پایایید یا اثبات). همین شیوه را درباره ی واژه های درآمده به زبان کنونی کارگرفته ایم. بدین گونه چالشیدن و چالشاندن برگرفته از واژه ی ترکی چالش -

چون فهمیدن و فهماندن - برابر با چالش کردن یا زد و خورد کردن، و نیز به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن آمده اند. بسیاری از تک-واژه های آشنا و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می توان، و از دیدگاه نویسنده می بایست، به زبان دری کنونی «روشمندان» و «مرزمدانه» افزود.

#### یادداشت سوم:

به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری درباره ی پرهیزیدن از کارواژه های دوریشه ای (چون انباشتن و انباریدن یا گفتن و گویدن)، ما بهربرداری از آنان را بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه های بیشتر، بلکه برای آفریدن نوشته های رنگین تر. بویژه سرودارها و نوشتارهای<sup>۱</sup> آهنگین و قافیه-مند نیازمندان به این انبان-واژه های همگون اما ناهموزن.

#### یادداشت چهارم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها روآورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها. نمونه ها و آزمون هایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندان برابر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانه برابر دادجویانه (عادلانه)، زوروری برابر زورگویی، ریاواری برابر ریاکاری، تکاگری برابر انحصارگرایی، تکابنگاه برابر انحصار، فرابنگاه برابر شرکت فراملی و دگره.

#### یادداشت پنجم:

در بخشی از این کتاب کوشیده ایم از کارواژه های (فعل های) چندبخشی، که فراوان در زبان کنونی (دری، درباری، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمی بپرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیوندارهای کهن فنودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی در برش چیرگی استعمار).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم<sup>۲</sup>: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسیق لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن

<sup>۱</sup> کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و شعری را نوشتاری و سروداری خوانده ایم.  
<sup>۲</sup> نیاز داریم (نیازیدن و نیازاندن)

کوشش‌های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه‌دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه<sup>۱</sup> نخواهند داشت.

از آن‌جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده‌ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و هندیان و ترکستانیان بوده - این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه‌ی کشاکش‌ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابری آن با دگرده‌ی‌های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان‌های پیشرفته‌ی امروزی، کارواژه‌ها که از پایه‌های برجسته‌ی زبان شمرده می‌شوند، بیشتر یک بخشی و ساده‌اند. در زبان ما نیز می‌توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای رویش نوآژه‌های فشرده و ساده اما پربار، هموارید. برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسه، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه‌ایست از «ســـــــــــــــــه کارواژه!!!»: ارزیابی و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می‌شود دو راه برگزید: برارزیدن (همسان با بررسیدن، و برگرفته‌ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب‌ها «ارزیابیدن» را برگزیده‌ایم، چرا که گمانیده‌ایم می‌توان آن را «ساده‌تر» فراگسترده (مصدر را پایواژه<sup>۱</sup>، فعل را کارواژه، کلمه را واژه و حرف را بندواژه گرفته‌ایم).

#### یادداشت ششم:

برای نمایاندن امکان‌ها در ساختن آمیزه‌ها و افزوده‌ها از کارواژه‌های یک-بخشی نافراگذارده و فراگذارده (نامتعدی و متعدی)، نمونه‌ای می‌آوریم: گزیدن (انتخاب کردن) و گزیناندن (انتصاب کردن).

برگرفته از گزیدن

نمونه‌هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون‌گزیدن، درون‌گزیدن، پس‌گزیدن، پیش‌گزیدن، بس‌گزیدن، بیش‌گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه‌هایی از گروه دوم: آسان‌گزیدن، دشوار‌گزیدن، تک‌گزیدن، تهی‌گزیدن، جدا‌گزیدن، خرد‌گزیدن، هیچ‌گزیدن، هرگز‌گزیدن، پی‌گزیدن، پا‌گزیدن، چشم‌گزیدن، دست‌گزیدن، خون‌گزیدن، دل‌گزیدن، سرگزیدن، برباد‌گزیدن، چند‌گزیدن، چون‌گزیدن، چه‌گزیدن، کس‌گزیدن، همان‌گزیدن، هیچیک‌گزیدن، نیمه‌گزیدن، یگانه‌گزیدن، تاگزیدن، تک‌گزیدن

نمونه‌هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاه، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینیه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

برگرفته از گزیناندن

نمونه‌هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فرازگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

<sup>1</sup> این دو واژه را، بنا بر واکنش شماری از دست‌اندرکاران به برابرهای پیشنهادی "واژه-کار" و "پایه-کار" به جای فعل و مصدر، در این کتاب دگرانده‌ایم.

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)  
 نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)  
 چرا می بایست از چنین انباشته های پرباری از واژه ها و کارواژه ها بیش و کم درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های دوبرخی و چندبرخی کم زیا نازا رو آورد. در کمتر زبانی این توانایی های چندگانه ی واژه سازی دسترس است.

### یادداشت هفتم:

برای برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها (فعل ها)، دو نوشته برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن ها به زبان دری.  
 نمونه ی یکم:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help” them to “re-build” their villages after war, “teach” people about HIV, or “give” medical help

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی یک-برخی، و یک کارواژه ی یک-برخی پیشوندی به کار آمده است. بنگریم به برگردان روزمره آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند». برگردان کنونی آن دارای تنه — دو کارواژه ی یک-برخی (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی دوبرخی (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما این گون نیز می توان نگاشت:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند» (هم چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی یک-برخی، و یک کارواژه ی یک-برخی پیشوندی).

نمونه ی دوم<sup>۴</sup>

برگردان روزمره: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از ابتدای تمدن بوده، اما رسماً از طرف نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ به «تحریر درآمده است». ده نفر حاکمی که به این شهر «وارد شدند»، به خلق گفتند چگونه «رفتار کنند»، و «به نظر می رسد» که این امر نه فقط در «جینت»، بلکه در هر مکان دیگری جاری است. این قانون می گوید: محافظه کاری و بی اسمی مطمئن ترین انتخاب است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ وقت به دشواری عظیمی «برخورد نخواهی کرد»، اما اگر «کوشش کنی» که دیگرگون باشی، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «به انجام رسانی»، کارت مهم نیست، با این همه تا موقعی که

ما را «به چالش نکشی»، در شادی «زندگی خواهی کرد». همواره آن چه را می گوئیم مهم بدان و هرگز نظرایمان را «تمسخر نکن». اگر عملت بی تاثیر است، آن وقت مستحق جایزه هستی، اما اگر از محیط محافظه کاری «خارج شوی» و «موفق گردی»، قانون را «به چالش کشانده ای» و مستحق مجازات هستی. دگرنویسی آن: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از آغاز شهریگری بوده، باری رسماً از سوی نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ «نوشته شده است». ده تن زمامداری که به این شهر «درآمدند»، به مردم گفتند چگونه «برفتارند»، و «گویا» این نه تنها در «جینت»، بلکه در هر دگرجایی روان است. این قانون می گوید: میانه روی و بی نامی برجسته ترین گزینه است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ گاه به دشواری بزرگی «برنخواهی خورد»، باری اگر «بکوشی» دگرباشی، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «بیانجامانی»، کارت برجست نیست، با این همه تا زمانی که ما را «نچالشی»، در شادی «خواهی زیست». همواره آن چه می گوئیم برجسته بدان و هرگز به دیدگاه مان «ریش نخند». اگر کارت بی رخنه است، آنگاه شایسته ی جایزه هستی، باری اگر از میدان میانه روی «برون آیی» و «کام یابی»، قانون را «چالشانده ای» و سزاوار کیفری.

به دیگر سخن، در زبان دری کارواژه های یک-بخشی بی شماری هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این امر زمینه را فراهم می سازد برای سترونی در ساختن آمیزه ها و افزوده های کارواژه ها، و نیز امر واژه سازی به گونه ی همگانی. چرا که در زبان ما کارواژه ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه سازی. برای نمونه با «بازساختن» می توان دهه ————— واژه ساخت اما با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

### یادداشت هشتم:

نمونه ای «ادبی» از دگرنگاری کارواژه ها (فعل ها) را در زیر می آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش درآمد کتاب «کیمیاگر». نوآوری مهدی اخوان ثالث در چکامه ی «قصه ی شهر سنگستان» نیز گونه ای است از دگرنگاری کارواژه ها، آن هم آهنگین و بسادلنشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید»<sup>۱</sup>

کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آورده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یافت پیرامون نرگس. کیمیاگر، افسانه ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناخت. او چنان خویش را می شیدایید، که در بامدادی به دریا درافتاد و دم فروبست. در جایی که او درافتاد، گلی شکفت که نرگس خوانندش.

این اما آنچه نبود که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین را باز یافتند، دگرگشته از اشک های شور.

«چرا می گری؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از نزدیک درمی نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی، در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد!»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیافتم که نرگس زیباست. من در ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را باز می یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر روز گنج های زیبایی ناپیدا و ژرف زندگانی را می کاوید، و نه زیبایی خویش را.

«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنچنان زیباست این بی بازگشت

کز برایش می توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید (خوشه کرد)، خاموشید (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه

کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند

(پیدا شدند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگریستی

(زیر نظر داشتی)، باز یافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (جستجو می کرد)

(در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانده شده، و نیز سروده ای از هوشنگ ابتهاج

«سایه»)

### یادداشت نهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی کردن فعل ها) بی مهری شده است. شمار

فراوانی از کارواژه ها را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این گُدار به اندوخته ی زبانی افزود:

چه از راه بکارگیری بیشتر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از راه آمیزه ها و افزوده

های آن. از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگاشت: برای نمونه «شکفاندن» از «شکفتن»، به جای

«شکوفه ساختن» که آمیزه است از «دو کارواژه» (همانند کارواژه های فراگذارده یا متعدی جافتاده ای چون

«رهاندن» از «رهیدن» به جای «آزاد کردن»، یا «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن»).



**یادداشت دهم:**

برای فراگذاری کارواژه‌ها (متعدی کردن فعل‌ها) هنجاره و قاعده‌ای داریم، آنهم با افزودن "اندن" یا "انیدن" به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون شکفاندن (شکف+اندن) یا شکفانیدن (شکف+انیدن) از شکفتن: گُل شکفت (خودگذار یا لازم)  
 باران بهاری گُل‌ها را شکفاند (فراگذار یا متعدی)  
 برای بازگونه‌ی آن هنجاره و قاعده‌ای نیست. یکی از شیوه‌ها می‌تواند افزودن "آردن" یا "آریدن" باشد به تکاسومین گذشته‌ی ساده (سوم شخص مفرد ماضی ساده) از یک کارواژه، چون گرفتاردن (گرفت+آردن) از گرفتن:  
 او را گرفتند (فراگذار یا متعدی)  
 او می‌گرفتارد (خودگذار یا لازم)

**یادداشت یازدهم:**

به جای «بجدا و بفرما» در شماری از نوشتارها، می‌توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده‌ی لاتین imperia می‌بایست فرمانروایی کن را می‌نشانیدیم که آمیزه‌ایست از «سه کارواژه!!!»: فرمودن و رفتن و کردن. کارواژه‌ی پهلوی یک-بخشی فرمودن، که فرمان و فرمانروایی و فرمانرانی از آن برتابیده، برابر کمابیش بجایی است برای این واژه‌ی ساده‌ی لاتین. جداییدن (لاتین آن divide) و جدا را نیز بر پایه‌ی ساختار زبان دری، می‌توان درست انگاشت (جدا و جداییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن). جدا که واژه‌ایست پهلوی، به گمان بسیار می‌بایست برتافته باشد از کارواژه‌ای از همان زبان یا زبان‌های خویشاوند آن، که در گذر زمان فرورمده. برآیند این فرورمردگی چیزی نبوده است جز روی آوری «ناچاره» به کارواژه‌های دوبخشی‌ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دگره (غیره). افزوده: به جای «بفرما» شاید بتوان «بفرمان» را نیز برپایه‌ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود.

**یادداشت دوازدهم:**

برای برتاباندن نارسایی‌های روزافزون و گاماگام در کاربرد کارواژه‌ها و واژه‌های دری در ادب خاورزمین، به شیوه‌ی نگارش سه سراینده‌ی سرشناس در باختر آسیا، همانا فردوسی و خیام و حافظ، نگاهی انداخته ایم. فردوسی از نمایندگان آغازین زبان دری است در بازه‌ی شکوفایی آن، و حافظ از نمایگرانش است پیش از در رسیدن برش صفوی و فروافتی تندوار آن. از آوردن نمونه‌ها از واره‌ی صفوی تا بازه‌ی ولایی درگذشته‌ایم، چرا که در درازنای این چند سده نارسایی‌ها در کارگیری کارواژه‌ها و واژه‌های دری، سوای اندک گستره‌هایی، بسابالیده است.  
 سروده‌هایی با سرشته‌های فلسفی:

از فردوسی

جهانا مپورور چو خواهی درود

چو می بدروی، پروریدن چه سود؟<sup>۷</sup>

بساز و بناز و به بازی مرنج

چه یازی به کین و چه نازی به گنج؟<sup>۸</sup>

از خیام

"ترکیب" پیاله ای که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

از حافظ

این چه "استغنا"ست "یارب" وین چه "قادر" "حکمت" است

کاین همه زخم نهان هست و "مجال" آه نیست<sup>۹</sup>

"الا یا ایها الساقی ادرکاسا و ناول ها"

که "عشق" آسان نمود "اول" "ولی" افتاد "مشکل" ها<sup>۱۰</sup>

#### یادداشت سیزدهم:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دسترس می نهیم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای امروزه و آینده در همه ی زمینه های زبان، و ویژگیان، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها.

از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است"<sup>۱۱</sup> ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبند بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد<sup>۱۲</sup> ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد<sup>۱۳</sup> ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر

نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است) <sup>۱۴</sup> ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود <sup>۱۵</sup> ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانسیم زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بیسط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزوده ها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود <sup>۱۶</sup> ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی آفرید <sup>۱۷</sup> (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد <sup>۱۸</sup>.

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستیاری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دوشان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد <sup>۱۹</sup> ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی بازنکرده؟ <sup>۲۰</sup> ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلا می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد <sup>۲۱</sup> ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود <sup>۲۲</sup> ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نیندیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد <sup>۲۳</sup>.

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها): اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت، آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن برابر وضع، کنا از کردن برابر

فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از درنگیدن برابر بطئی، روابود از روابودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر قطع، نگرش از نگریستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه، یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجماد.<sup>۲۴</sup>

### پایانه:

شماری از پایواژه ها یا مصدرهای ساده و آمیزده ی کارآمده در واپسین کتاب های پژوهشی-ادبی نویسنده، همراه با افزوده هایی:

ازدرگذشتن و ازدرگذراندن	آراستن و آرایاندن
افزارزیدن و افزارزاندن	آرمیدن و آراماندن
اندرداشتن و اندرداراندن	آختن و آزاندن
بارپنداریدن و بارپنداراندن	آزردیدن و آذراندن
بازآزماییدن و بازآزمایاندن	آذینیدن و آذیناندن
بازایستادن و بازایستاندن	آزاریدن و آزاراندن
بازداریدن و بازداراندن	آزماییدن و آزمایاندن
باززاییدن و باززایاندن	آژیدن و آژاندن
بازیابیدن و بازیاباندن	آژیریدن و آژیراندن
باژسانیدن و باژساناندن	استواریدن و استواراندن
باهُشیدن و باهُشاندن	آشکاریدن و آشکاراندن
برآهیختن و برآهیزاندن	آغازیدن و آغازاندن
برپاساختن و برپاسازاندن	آلابیدن و آلاباندن
برتازیدن و برتازاندن	آماسیدن و آماساندن
برترافراشتن و برترافرازاندن	امروزیدن و امروزاندن
برجستن و برجّهاندن	آمودن و آمایاندن
برجستن و برجویاندن	امیدواریدن و امیدواراندن
بردرآییدن و بردرآیاندن	اندازیدن و اندازاندن
برروییدن و بررویاندن	اندودن و اندایاندن
برکشیدن و برکشاندن	اندوزیدن و اندوزاندن
بسادرخواستن و بسادرخواهاندن	اندوهیدن و اندوهاندن
بُن بستن و بُن بنداندن	آواییدن و آوایاندن
بهبودن و بهباشاندن	آواریدن و آواراندن

بهرستاندن و بهرستاناندن	آویزیدن و آویزانندن
بیشانوشیدن و بیشاوشانندن	باریدن و بارانندن
پاجاییدن و پاجایانندن	بازیدن و بازانندن
پادزهریدن و پادزهرانندن	بالیدن و بالانندن
پخچیدن و پخچینانندن	بانگیدن و بانگانندن
پذرفتن و پذیرانندن	باوریدن و باورانندن
پرتگوییدن و پرتگویانندن	بایستن و بایانندن
پژمردن و پژمیرانندن	برازیدن و برازانندن
پساخوردن و پساخورانندن (زمان: بعد)	برزیدن و برزانندن
پسانشستن و پسانشانندن (جای: عقب)	بسیاریدن و بسیارانندن
پلاسیدن و پلاسانندن	بیداریدن و بیدارانندن
پی یافتن و پی یابانندن	بیزاریدن و بیزارانندن
پیشادیدن و پیشابینانندن (زمان: قبل)	بیزیدن و بیزانندن
پیشافتادن و پیشافتانندن (جای: جلو)	پارویدن و پارویانندن
تارگفتن و تارگویانندن	پاریدن و پارانندن
تاگردن و تاکنانندن	پاکیدن و پاکانندن
ترابردن و ترابرانندن	پایانیدن و پایانانندن
تزروییدن و تزرویانندن	پاییدن و پایاییدن
تزشکفتن و تزشکوفانندن	پذیرفتن و پذیرانندن
جامانندن و جامانانندن	پرهیزیدن و پرهیزانندن
چگون آزمودن و چگون آزماییدن	پروازیدن و پروازانندن
چوپیچیدن و چوپیچانندن	پرواسیدن و پرواسانندن
خودخاییدن و خودخایانندن	پروردن و پرورانندن
خودداشتن و خوددارانندن	پژمیدن و پژمانندن
خوددوختن و خوددوزانندن	پیداییدن و پیدایانندن
خودسوزیدن و خودسوزانندن	پیراستن و پیرایانندن
داوطلبیدن و داوطلبانندن	پیروزییدن و پیروزانندن
درآییدن و درآیانندن	پیکریدن و پیکرانندن
دربرگرفتن و دربرگیرانندن	پیوستن و پیوندانندن
دردیدن و دربینانندن	تاریدن و تارانندن

تأویدن و تاواندن	درربودن و ربایاندن
تباھیدن و تباھاندن	دررفتن و درراندن
تمرگیدن و تمرگاندن	درسپردن و در سپراندن
تنیدن و تناندن	درستاندیشیدن و درستاندیشاندن
توختن و توزاندن	درگذریدن و درگذراندن
توفتن و توفاندن	درلنگیدن و درلنگاندن
تولیدن و تولاندن	درنشستن و درنشاندن
جدابیدن و جداباندن	دریابیدن و دریاباندن
جوریدن و جوراندن	دل بستن و دل بنداندن
چیریدن و چیراندن	راست گرفتن و راست گیراندن
خاموشیدن و خاموشاندن	راستاآزمودن و راستاآزمایاندن
خامیدن و خاماندن	ره پیماییدن و ره پیمایاندن
خاییدن و خایاندن	روآوردن و روآوراندن
خرامیدن و خراماندن	ریاکاریدن و ریاکاراندن
خمیدن و خماندن	زمین گرفتن و زمین گیراندن
خُنیدن و خُناندن	زورگماردن و زورگماراندن
خواهیدن و خواهاندن	زورنوشتن و زورنویساندن
خوشیدن و خوشاندن	زیب بیزیدن و زیب بیزاندن
داشتن و داراندن	ژاژخاییدن و ژاژخایاندن
دُرستیدن و دُرستاندن	سارداریدن و سارداراندن
دروغیدن و دروغاندن	سرافشاندن و سرافشاناندن
درویدن و درواندن	سرریزیدن و سرریزاندن
دهیدن و دهاندن	سرساییدن و سرسایاندن
دیریدن و دیراندن	سرسرنگریستن و سرسرنگراندن
راستیدن و راستاندن	سرکوبیدن و سرکوباندن
رَشکیدن و رَشکاندن	سرگشتن و سرگرداندن
رویدن و رویاندن	سره نوشیدن و سره نوشاندن
ریختن و ریزاندن	سُوزدن و سُوزناندن
زادن و زایاندن	شدکاریدن و شدکاراندن
زاریدن و زاراندن	فراتررفتن و فراتررواندن

فراخیزیدن و فراخیزاندن	زخمیدن و زخماندن
فرازآیدن و فرازآیاندن	زندن و زناندن
فرافکندن و فرافکناندن	زَنیدن و زَناندن
فراگردیدن و فراگرداندن	زهیدن و زهاندن
فرانگیزیدن و فرانگیزاندن	زوریدن و زوراندن
فرجستن و فرجهاندن	زیستن و زیاندن
فرهنگیدن و فرهنگاندن	زینیدن و زیناندن
فروبیزیدن و فروبیزاندن	ژرفیدن و ژرفاندن
فروافتادن و فروافتادن	سازیدن و سازاندن
فرودگزیدن و فرودگزیناندن	سانیدن و ساناندن
فروژولیدن و فروژولاندن	ساییدن و سایاندن
فرونگردیدن و فرونگرداندن	سپردن و سپاراندن
فریافتن و فریایاندن	سپردن و سپراندن
فزاخواهیدن و فزاخواهاندن	ستیزیدن و ستیزاندن
فزودگوییدن و فزودگویاندن	ستیغیدن و ستیغاندن
فژآلودن و فژآلیاندن	سُخنیدن و سُخناندن
فشردسراییدن و فشردسرایاندن	سگالیدن و سگالاندن
کام گرفتن و کام گیراندن	سُوریدن و سُوراندن
کام یابیدن و کام یاباندن	سوگیدن و سوگاندن
کِزکردن و کِزکناندن	شاریدن و شاراندن
کژگوییدن و کژگویاندن	شتابیدن و شتاباندن
کشاکشیدن و کشاکشاندن	شکبیدن و شکبانندن
کم رنگیدن و کم رنگاندن	شولیدن و شولاندن
کُنچ کاویدن و کُنچ کاواندن	شیداییدن و شیدایاندن
گردآوریدن و گردآوراندن	غنودن و غنویاندن
گردپاشیدن و گردپاشاندن	فرمانیدن و فرماناندن
گرگرفتن و گرگیراندن	قرسودن و قرسایاندن
گرنهیدن و گرنهاندن	کاویدن و کاواندن
گسی ساختن و گسی سازاندن	کژیدن و کژاندن
ناکاریدن و ناکاراندن	کوریدن و کوراندن

نواندیشیدن و نواندیشانندن	گامیدن و گامانندن
هُسْ نوردیدن و هُسْ نوردانندن	گریزیدن و گریزانندن
همتاییدن و همتایانندن	گماندن و گمانانندن
هوانداختن و هواندازانندن	گمیدن و گمانندن
وابستن و وابندانندن	گوالیدن و گوالانندن
واپس گراییدن و واپس گرایانندن (زمان: قبل)	گواهیدن و گواهانندن
واتولیدن و واتولانندن	گونیدن و گونانندن
واچاویدن و واچاوانندن	مردیدن و مردانندن
واچیدن و واچینانندن	مردن و میرانندن
واخواستن و واخواهانندن	مهریدن و مهرانیدن
وادیدن و واینانندن	مهیدن و مهانندن
وارستن و وارهانندن	ناریدن و نارانندن
وارسیدن و وارسانندن	ناویدن و ناوانندن
واژگونیدن و واژگونانندن	نزدیکیدن و نزدیکانندن
وانهادن و وانهانندن	نکوهیدن و نکوهانندن
وررفتن و وررانندن	نماییدن و نمایانندن
ورزیدن و ورزنانندن	نمیدن و نمانیدن
ورلنگیدن و ورلنگانندن	نیرویدن و نیرویانندن
ویزسازیدن و ویزسازانندن	هَلیدن و هِلانندن
ویژنگریستن و ویژنگرانندن	همواریدن و هموارانندن





از کتاب های نویسنده<sup>۱</sup>

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- لایه بندی ها و رده آراییی های نوین اجتماعی
- ۱۵- پیچی تاریخی
- ۱۶- هنوز تجمه ی زرتشت در دریاچه ی چیچسته است
- ۱۷- آژیرها برای که به ندا در می آیند
- ۱۸- کارواژه ها در زبان فارسی
- ۱۹- راز چشم ها (ادبی)
- ۲۰- سه نسل (ادبی)
- ۲۱- میان دو نُت (ادبی)
- ۲۲- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۲۳- به یاد آر (ادبی)
- ۲۴- بهارباران (ادبی)
- ۲۵- سرای (ادبی)
- ۲۶- نارستان (ادبی)

<sup>۱</sup> کتاب های انتشار یافته و آماده ی انتشار



## سرچشمه ها

- 1 معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، برگه 966
- 2 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 65
- 3 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 225
- 4 Coelho, Paulo – The Zahir, New York 2005, p 45
- 5 Coelho, Paulo – The Alchemist, Prologue, New York 1993, p xiii
- 6 اخوان ثالث، مهدی - آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، برگه 373
- 7 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگ 182
- 8 فردوسی، ابوالقاسم - پندهایی از شاهنامه فردوسی، تهران 1369، برگ 132
- 9 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگ 182
- 10 دیوان حافظ - از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران برگ 1
- 11 طبری، احسان - دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 برگه 14
- 12 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 259 و 215
- 13 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 219
- 14 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 224
- 15 طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان برگه 87
- 16 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 17 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 242
- 18 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 212-213
- 19 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 21
- 20 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 27-28
- 21 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 22 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 23 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 24 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 265-266